

سید جلال دهقانی فیروزآبادی نظریه پرداز و استاد روابط بین الملل دانشگاه علامه در گفت‌وگو با «ایران» بررسی کرد

چگونه تهران ابتکار عمل را حفظ می‌کند؟

از ابهام هسته‌ای تا مقاومت فعال، اهرم سازی ایران در برابر آمریکا

سیاست خارجی

رضا عدالتی پور - گروه دیپلماسی/ «ایران پس از فعال شدن «اسنپ یک» و جنگ ۱۲ روزه، با تهدیدها و فرصت‌های تازه‌ای مواجه است.» این جمله را دکتر سید جلال دهقانی فیروزآبادی، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی در گفت‌وگو با «ایران» مطرح می‌کند و معتقد است تحت‌تأثیر متغیرهای جدید و شرایط پیش رو، سیاست خارجی کشور در کوتاه‌مدت رویکرد امنیت‌محور خواهد داشت و تمرکز بر مقابله با تهدیدات اسرائیل و فشار آمریکا بوده، اما در میان‌مدت و با عبور از شرایط بحران، ماهیت سیاست خارجی ما به سمت «استقلال مثبت» و مدیریت بحران با اروپا و توسعه و سیاست متوازن با روسیه و چین حرکت می‌کند. به گفته وی، در حال حاضر اصلاحات نظام‌مند در سیاست خارجی ضروری است و شورای عالی امنیت ملی باید در رویکرد جدید، به سیاست‌گذار کلان تبدیل شود و وزارت امور خارجه جایگاه تصمیم‌سازی و اجرایی خود را تقویت کند تا هم‌افزایی میان میدان و دیپلماسی افزایش یابد. در برابر فشار بین‌المللی، ایران با اهرم‌سازی، مسیر محتمل «مقاومت فعال» را دنبال خواهد کرد.

فعال شدن «اسنپ یک» و بازگشت شرایط به دوران پیشابرجام، در پرتو سه متغیر مهم یعنی نقش افرینی ویژه ترامپ، جنگ اوکراین و شکاف روسیه و غرب و همچنین جنگ ۱۲ روزه علیه تأسیسات هسته‌ای ایران، چه پیامدی برای سیاست خارجی ایران دارد؟

همان‌طور که اشاره کردید شرایط تغییر کرده و وضعیت جدیدی برای ما به وجود آمده است. اول باید بگویم که مجموعه‌ای از تحولات نوظهور رخ داده؛ از جمله تشدید شکاف میان روسیه و چین با دیگر اعضای دائم شورای امنیت و همچنین حمله نظامی به جمهوری اسلامی ایران. این رخدادها در واقع اعتبار بین‌المللی و منطق دیپلماتیک ایران را تقویت کرده است. زمانی کشورهای منطقه با مواضع ایران هسلت می‌کردند، اما اکنون موافق توافق محالته ای ایران هستند و به نوعی موافق اند که مسائل موجود حل‌وفصل شود. در عین حال، چالش‌های تازه‌ای نیز پدید آمده است؛ از جمله بازگشت تراشپ به عرصه سیاسی آمریکا، تحولات اسرائیل، تضعیف محور مقاومت و همچنین ایفای نقش ظرفیت‌های راهبردی سوریه. این عوامل همه شرایط را دگرگون کرده و فرصت‌ها و تهدیدهایی را برای ما رقم زده است. به نظر من این وضعیت، پیش از هر چیز طبیعتاً موجب تشدید «امنیت‌محوری در سیاست خارجی ایران» خواهد شد؛ به بیان دیگر، «ردصد «امنیتی شدن» شرایط کشور و منطقه بالا می‌رود. بویژه پس از فعال شدن «مکانیسم ماشه»، منطقاً سیاست خارجی ایران پیش از پیش معطوف به مقابله با تهدیدات، بویژه تهدیدات اسرائیل، خواهد شد. در این چهارچوب، تقویت سیاست نگاه به شرق به معنای ایجابی و در عین حال بحرانی‌تر شدن روابط با اروپا نیز در کوتاه مدت قابل پیش‌بینی است.

در کوتاه‌مدت همچنین، تشدید تخصص با آمریکا محتمل است؛ اما به نظر می‌رسد در میان‌مدت و بلندمدت این روند منجر به شکل‌گیری سیاست خارجی متوازن شود. چنین سیاستی می‌تواند در قالب «استقلال مثبت» و «مدیریت بحران» با اروپا و مدیریت تخصص با آمریکا تعریف شود. ضمن اینکه ما بعد از این دوره شاهد روابط مشخصی با چین و روسیه خواهیم بود که پیگیری نوعی خودمختاری راهبردی بر پایه تنوع بخشی به گزینه‌های سیاست خارجی را دنبال می‌کند.

منظور از دوره بلندمدت چیست؟ آیا ما در مورد یک دهه صحبت می‌کنیم؟
خیر، منظور از بلندمدت نهایتاً یک باره زمانی سه ساله است که تحت تأثیر تحولات جاری در سیاست داخلی آمریکا که جمله انتخابات میان دوره ای کنگره یا پایان دوره ریاست‌جمهوری ترامپ است که می‌تواند مؤثر باشد.

باید به تحولات کلان نظام بین‌الملل هم توجه شود. به هر حال آمریکا ای نگرانی را دارد که ایران در اثر این اتفاقات خود را در مجموعه جهان شرق و چهارچوب شریک استراتژیک آن تعریف کند که در این صورت نظاره‌گر بازنگری مؤثر چین در این منطقه خواهد بود. از این رو مقامات کاخ سفید در ملاحظات خود به این موضوعات نیز توجه دارند. به همین دلیل این احتمال وجود دارد که بعد از فروکش کردن بحران فعلی، در آینده سه ساله شاهد این باشیم که سیاست خارجی ما به سمت روندی که توضیح دادم حرکت کند.

این سه متغیر چگونه بر موازنه قدرت در سطح منطقه‌ای جهانی در رابطه با ایران اثرمی‌گذارند؟

در کوتاه‌مدت، ما شاهد تقویت همکاری‌ها و شراکت راهبردی دوجانبه ایران با روسیه و چین خواهیم بود. در عین حال ما شاهد یک شراکت سه‌جانبه راهبردی میان ایران، روسیه و چین هستیم که می‌تواند آثار مهمی بر موازنه قدرت بگذارد.

از سوی دیگر، با توجه به حملات اسرائیل به قطر و به رغم تشدید حمایت امنیتی آمریکا از دوحه، ما شاهد تقویت ائتلاف‌های عربی خواهیم بود؛ چه در قالب دفاع مشترک عربی در چهارچوب شورای همکاری خلیج‌فارس و چه از طریق شکل‌گیری اتحادهای نظامی میان اعراب و سایر قدرت‌های منطقه‌ای.

نمونه بازار آن پیمان دفاعی عربستان و پاکستان است و حتی رزمه‌هایی مبنی بر پیوستن ترکیه نیز شنیده شده بود. ایران نیز علاقه‌مندی خود را برای حضور در چنین سازوکارهایی ابراز کرده است، هرچند میزان تحقق آن جای بحث دارد. به نظر می‌رسد در شرایط فعلی، با توجه به تحولات در مواضع کشورهای عربی، نوعی همکاری میان ایران و شورای همکاری خلیج فارس شکل گیرد؛ البته نه به معنای اتحاد و ائتلاف، بلکه بیشتر در قالب ایفای یک نقش توازن‌بخش برای اعراب ما مواجهه با اسرائیل. بویژه اگر روابط اعراب با اسرائیل عادی شود، اعراب برای حفظ موازنه احتمالاً به ایران نیز گرایش‌هایی نشان خواهند داد. همزمان براساس حمایت بی دریغ آمریکا، قدرت اسرائیل در حال تقویت است و این امر موازنه را به نفع این رژیم تغییر می‌دهد و آمریکا و اسرائیل به دنبال تثبیت آن هستند. در این شرایط به‌طور طبیعی، وقتی کشوری موازنه را بر هم می‌زند، گرایش به ائتلاف‌سازی و موازنه‌سازی در برابر آن شکل می‌گیرد. همین وضعیت موجب افزایش ارزش و اهمیت راهبردی ایران برای کشورهای عربی و حتی برای ترکیه خواهد شد؛ زیرا آنها به این نتیجه می‌رسند که برای حفظ موازنه در مقابل اسرائیل، وزن نه‌ژئوپلیتیکی ایران حیاتی است. در سطح نظام بین‌الملل نیز همین منطق برقرار است. ارزش و جایگاه ایران در موازنه قدرت میان روسیه، چین و آمریکا حائزاهمیت است. همان‌طور که شما اشاره کردید، رقابتی میان آمریکا و چین بر سر حفظ توازن در منطقه در جریان است. این شرایط می‌تواند ایران را در موقعیتی قرار دهد که نه تنها در سطح منطقه‌ای، بلکه حتی در سطح بین‌المللی نقش توازن‌بخش ایفا کند.

چگونه موضوع «مهار برنامه هسته‌ای ایران» به نقطه اتصال مشترک میان آمریکا، اروپا و اسرائیل بدل شده‌و این ائتلاف چه تفاوت‌هایی با مراحل قبلی پروژه مهار ایران دارد؟

طی سال‌های گذشته عموماً در راهبردهای سه بازیگر- آمریکا، اروپا و اسرائیل – درباره نحوه مواجهه با ایران اختلاف وجود داشت. حتی اگر فرض کنیم که در سطح اهداف راهبردی نوعی اتفاق نظر میان آنها برقرار بود، در روش‌ها و شیوه‌های رسیدن به آن اهداف تفاوت گریز دیده می‌شد. برای نمونه، آمریکا بیشتر بر سیاست «مهار از طریق تحریم و فشار اقتصادی» تأکید داشت، در حالی که اروپا و اسرائیل به «مهار از طریق قدرت و زور» بود. اسرائیل اساساً مخالف دیپلماسی با ایران بوده و همواره بر برخورد نظامی تأکید داشته است. از زمان برجام نیز تلاش کرد روند دیپلماتیک را ناکام بگذارد. اما در دوره کنونی شرایط تغییر کرده است. روی کار آمدن ترامپ، تحولات جهانی و بویژه جنگ اوکراین موجب شد که این سه رویکرد تا حد زیادی در قالب یک راهبرد کلی ادغام شوند. اکنون شاهد نوعی الگوی «پله‌ای یا پلکانی» هستیم: ابتدا مذاکره و تعامل، در صورت ناکامی، فشار و تحریم اقتصادی، و در نهایت، توسل به زور و اقدام نظامی. به این ترتیب، مثلثی شکل گرفته که در



جایگاه وزارت خارجه در

ساختار سیاست

خارجی باید

تقویت شود؛ هم

جایگاه تخصصی

و اجرایی آن

و هم توانایی

تصمیم‌سازی و

تصمیم‌گیری آن



با توجه به شرایط جاری، چگونه می‌توانیم از این دوره بحرانی عبور کنیم تا از تصاعد بحران با تقابلی نظامی جلوگیری شود؟

عبور از بحران نیازمند راهبرد چندوجهی، محتاط و پلکانی است؛ راه‌حل‌های فشرده و رادیکالی هیجانی، خطر تشدید درگیری را افزایش می‌دهد. از این رو گام‌های ضروری عبارتند از اجرای «دیپلماسی اجبار هوشمند»، مدیریت شده و تمرکز بر «جلوگیری از تشدید و تصاعد بحران» در ماه‌های حساس پیش رو با پرهیز از اقدامات افزایش‌دهنده تنش و سیاست‌های هیجانی. در عین حال بهره‌برداری حداکثری از روابط با روسیه، چین و سایر شرکای غیرغربی برای خنثی‌سازی تحریم‌ها و به دیپلماسی حقوقی برای مقابله حقوقی با تحریم‌ها و مشروعیت‌زدایی از مکانیسم‌هایی چون «اسنپ یک». در کنار این موارد، افزایش تاب‌آوری داخلی و توان بازدارنده دفاعی بویژه پدافند ضد هوایی به‌منظور بالا بردن هزینه هر گزینه نظامی علیه ایران باید مورد توجه باشد. باید امکان ضربه دوم را تقویت و تشدید کرد. اگر این اقدامات هم‌زمان و هماهنگ اجرا شوند می‌توان شانس عبور از بحران فعلی را بالا برد و امکان تبدیل تهدیدها به فضاهای دیپلماتیک و اقتصادی را فراهم ساخت. همچنین، گزینه تسلییم مطلوب آمریکا را به گزینه توافق مقبول ایران تبدیل کرد. من نسبت به آینده خوشبین هستم.



سوی ایران چیست؟
منظور من از دیپلماسی اجبار در واقع همان سناریوی «شفافیت حداقلی» است. باید به این امر توجه داشت که ما در سیاست خارجی خود نیازمند «اهرم سازی» هستیم. به باور من، سیاست خارجی ایران نیازمند یک تغییر اساسی است تا از وضعیت موجود به شرایطی تازه منتقل شود و بتواند از اهرم‌هایی که در اختیار دارد بهره‌برداری کند. برای نمونه، یکی از پیشندها این است که ایران به‌طور هم‌زمان دو اقدام انجام دهد: نخست ارائه پادداشت خروج از توافق با معاهده و دوم پیشنهاد مذاکرات هسته‌ای است. چنین اقدامی، خود نوعی اهرم‌سازی است. بنابراین، جنبه «اجبار» در این نوع دیپلماسی بیش از هر چیز به محدودیت در همکاری‌های گسترده با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برمی‌گردد. ایران از این طریق می‌تواند

منظور از اعمال «دیپلماسی اجبار» از

فشار متقابل ایجاد کند و طرف مقابل را به سمت پذیرش مذاکره و توافقی متوازن‌تر سوق دهد.

در این شرایط که شاهد اسنپ یک هستیم، اهداف اصلی بازیگران کلیدی (آمریکا، اروپا، روسیه و چین) در قبال ایران چیست؟

باید توجه داشت که هریک از این بازیگران اهداف متفاوتی دارند. البته معمولاً باید آمریکا و اسرائیل را در یک سمت این صحنه قرار داد. به نظر من، هدف اصلی آمریکا، تسلیم ایران است؛ تسلیم بی‌قید و شرط یا تسلیم با قید و شرط. منظور از تسلیم با قید و شرط، توافقی است که ممکن است تحریم‌ها را کاهش دهد اما توانمندی‌های هسته‌ای و موشکی و منطقه‌ای را بگیرد و یک توافق نامتوازن با ایران برقرار کند. اما مهم این است که آمریکا تلاش می‌کند این اهداف را بدون توسل به گزینه نظامی محقق سازد، شبیه روند مذاکرات مسقط. در مقابل، اسرائیل بر استفاده از گزینه نظامی اصرار دارد و آن را بخش جدایی‌ناپذیر راهبرد خود می‌داند.

هدف دوم آمریکا، «امنیتی کردن» ایران است؛ یعنی ایران باید به‌شدت تحت فشار امنیتی قرار گیرد تا موضوع آن به‌عنوان تهدید علیه سلب و امنیت بین‌المللی برجسته شود و در نهایت، زمینه برای اعمال فشار یا حتی زور علیه ایران فراهم گردد. چنانچه اسنپ یک و بازگشت ایران به ذیل فصل ۷ منشور ملل متحد تا حدی این زمینه را برای آنها فراهم کرده است. می‌تواند تا حدی این زمینه را برای آن‌ها فراهم کند. در این میان، اروپا نیز تلاش می‌کند ایران را از مسیر سیاسی و اقتصادی تحت فشار قرار دهد و هم‌زمان از اقدام نظامی علیه ایران حمایت کند، شبیه موضعی که در جریان جنگ ۱۲ روزه اتخاذ کرد. در عین حال، اروپا به دنبال کاهش نزدیکی ایران به روسیه در پرونده اوکراین است تا ایران کمک‌م از روسیه فاصله بگیرد. در مقابل هدف روسیه تقویت شراکت راهبردی نظامی با ایران در سطح حداقلی است و در سطح حداکثری آن تبدیل این شراکت در حد ائتلاف راهبردی است که ابعاد سیاسی، امنیتی و اقتصادی داشته باشد. در مورد چین، به نظر من رویکرد این کشور تفاوت ماهوی با تائوان دارد؛ چین درصدد رویارویی ژئوپلیتیکی با آمریکا نیست بلکه بیشتر مبتنی بر رقابت اقتصادی در حوزه ژئواکونومیک است. چین با نظامی شدن روابط در کل منطقه مخالف است، زمر این وضعیت امنیت انرژی، تجارت و سرمایه‌گذاری‌های آنها را به خطر می‌اندازد. ایران برای چنین شریک تجاری مهمی است. بنابراین، در شرایط تحریم، چین تمایل دارد روابط اقتصادی به ویژه در سطح تحریم به هم ایحاد کند. این امر نقش مستقیمی در قدرت‌یابی منطقه چین ایفا خواهدکرد. باز هم یادآور می‌شوم که اگر ایران به سمت غرب گرایش پیدا کند، این تعادل برای چین به‌هم می‌خورد و توانایی رقابت مضاف برانینا، ما نیازمند تقویت وحدت ساختاری و ایجاد یک تقسیم کار ملی می‌گردد. در واقع ایران برای آمریکا و چین ارزش و اهمیت استراتژیک در رقابت نظم بین‌المللی دارد.

ایران علاوه بر سناریوهایی که در عرصه هسته‌ای عنوان کردید در شکل کلان سیاست خارجی چه ظرفیت‌هایی در همکاری با قدرت‌های غیرغربی دارد؟

واقعیت این است که سبب سیاست خارجی باید متنوع باشد و این تنوع محدود به یک دوره زمانی با شرایط خاص نیست. در سیاست خارجی، مناطق و کشورها باید جایگاه تعریف‌شده خود را داشته باشند و سیاست خارجی متوازی دنبال شود. در شرایط فعلی، همان‌طور که اشاره کردم، نگاه به شرق و گسترش روابط با قدرت‌های غیرغربی به‌طور طبیعی تقویت می‌شود و ظرفیت‌های مناسبی در این حوزه وجود دارد. برای مثال، در روابط اقتصادی، می‌توان از این ظرفیت برای خنثی کردن تحریم‌ها بهره برد. چین اکنون بزرگ‌ترین خریدار نفت ایران است و براساس اخبار، همکاری‌های دفاعی میان ایران و چین نیز در حال تقویت است. به این ترتیب، روابط با شرق نه تنها ظرفیت بالقوه دارد بلکه به‌عنوان یک ضرورت برای سیاست خارجی ایران مطرح است. با این حال، برای رسیدن به یک سیاست خارجی متوازن و دست‌یابی به «خودمختاری راهبردی»، لازم است سهم مشخصی از روابط سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی ایران به همکاری با قدرت‌های غیرغربی اختصاص یابد. هم‌زمان در صورت پذیرش موجودیت، هویت، و منفعت ملی ایران، تعامل و رابطه متعادل مبتنی بر منافع و احترام متقابل با غرب نیز لازم است.

این تنوع در سبب سیاست خارجی شامل موضوعات هم می‌شود؟ شما در ابتدای صحبت‌هایتان عنوان کردید که سیاست خارجی ما امنیت‌محور خواهد شد. آیا این امر به موضوعات دیگر سنگینی نمی‌داند؟
این تنوع در سبب سیاست خارجی شامل موضوعات هم می‌شود؛ شما در ابتدای صحبت‌هایتان عنوان کردید که سیاست خارجی ما امنیت‌محور خواهد شد. آیا این امر به موضوعات دیگر سنگینی نمی‌داند؟

در واقع، یکی از نتایج شرایط جدید این است که سیاست خارجی ایران رویکرد امنیت‌محور خواهد داشت نه اینکه امنیت محوری نظامی‌گری در دستور کار قرار گیرد. این دو با هم متفاوت است. طبیعی است که چنین رویکردی برخی نتایج مشخص به همراه دارد اما سیاست خارجی نباید محدود به مسائل هسته‌ای باشد. به بیان شفاف‌تر، حوزه‌های موضوعی متعددی وجود دارد که باید مورد مدیریت قرار گیرند و از آنها بهره‌برداری شود. من معتقدم که سیاست خارجی امنیت‌محور و توسعه‌محور هریک به تنهایی کافی نیستند و لازم است توازن و تعادلی میان این دو برقرار شود. سیاست خارجی امنیت‌محور با سیاست خارجی توسعه‌محور منافاتی ندارد و بالعکس. بنابراین، نه جایگزینی یکی با دیگری ضرورت دارد و نه حذف هر یک از آنها؛ بلکه ایجاد تعادل و توازن میان این رویکردها، شرط رسیدن به سیاست خارجی متوازن و مؤثر است. به ویژه هم‌راستایی، هماهنگی و هم‌افزایی این دو یک ضرورت راهبردی است.

به نظر شما به طور مصادیقی سیاست خارجی ما نیازمند چه اصلاحاتی است؟

به نظر من، نخستین اصلاح مورد نیاز، ایجاد تعادل و هم‌راستایی میان سند راهبردی سیاست خارجی و الگوی توسعه اقتصادی کشور است. فراتر از صرفاً ایجاد توازن، لازم است این دو در جهت‌گیری راهبردی را یکدیگر هم‌راستا شوند. گاهی به نظر می‌رسد که رابطه یا نسبت میان این دو بسیار محدود است، بنابراین باید تلاش کنیم هم تعادل و توازن برقرار شود و هم هم‌راستایی میان آنها ایجاد گردد. نکته دوم این است که وزارت امور خارجه باید نقش فعال‌تری در سیاست خارجی ایفا کند؛ یعنی از وضعیتی که صرفاً مجری سیاست‌هاست به جایگاهی برسد که در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری نیز اثرگذار باشد. گاهی احساس می‌شود وزارت خارجه بیشتر به مدیریت دیپلماسی محدود شده و نقش تصمیم‌گیری آن ضعیف است. بنابراین، جایگاه وزارت خارجه در ساختار سیاست خارجی باید تقویت شود؛ هم جایگاه تخصصی و اجرایی آن و هم توانایی تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری آن.

علاوه بر این با توجه به شرایط تحریم‌ها و اسنپ یک، نیاز به تغییر نهادی و رویکردی در وزارت خارجه بیش از پیش احساس می‌شود. هم در زمینه دیپلماسی اقتصادی و هم در عرصه دیپلماسی حقوقی. هرچند اخیراً یک معاونت دیپلماسی اقتصادی در وزارت خارجه ایجاد شده، اما به نظر من دیپلماسی حقوقی فعال نیز ضروری است. به ویژه در شرایط تحریم که هم ایجاد اقتصادی و هم ابعاد حقوقی دارد و باید به جدیت در وزارت خارجه پیگیری شود. به عبارت دیگر، وزارت خارجه نیازمند یک پایه قوی در دیپلماسی حقوقی و عملکردی چابک است تا بتواند به شکل مؤثر در برابر چالش‌های بین‌المللی عمل کند. مضاف برانینا، ما نیازمند تقویت وحدت ساختاری و ایجاد یک تقسیم کار ملی سازمان‌های ذی‌ربط در روابط خارجی هستیم. به‌عنوان مثال، وزارتخانه‌های اقتصاد، نفت، وزارت امور خارجه و سازمان انرژی اتمی همگی نیازمند هماهنگی و مشارکت بیشتر هستند تا یک تقسیم کار ملی مؤثر شکل گیرد. علاوه بر این، تقویت هماهنگی و هم‌افزایی میان میدان و دیپلماسی یک ضرورت اساسی است. من بر این باورم که جنگ به معنای سنتی آن پایان نیافته است؛ چرا که از فاز نظامی مستقیم به فاز خاکستری، شامل جنگ نرم، شناختی و اقتصادی منتقل شده است. بنابراین بیش از هر زمان دیگری، هم‌افزایی و هم‌راستایی میان دستگاه‌ها و نهادهای مختلف لازم و ضروری است. در این میان، نقش فعال شورای عالی امنیت ملی، به ویژه پس از انتصاب آقای دکتر لاریجانی به عنوان پیش‌ورا، اهمیت ویژه‌ای یافته است. همه انتظار دارند که این شورا نقشی فعال ترایفا کند، دیپلماسی را تقویت و متنوع سازد و از یک نهاد صرفاً هماهنگ‌کننده به یک نهاد سیاست‌گذار و راهبردی‌پرداز تبدیل شود.

افزایش نقش شورا یا وزارت خارجه منجر به موازی کاری نمی‌شود؟

باید نقش‌ها روشن، مکمل، هم‌راستا و هم‌افزا باشند، نه متقابل و متضاد. شورا عالی امنیت ملی باید از نهاد صرفاً هماهنگ‌گر تبدیل به سیاست‌گذار و راهبردی‌پرداز ملی شود؛ بویژه در موقعیت‌های بحرانی که نیاز به جهت‌گیری کلان وجود دارد. در همان حال، وزارت خارجه نباید به یک مجری صرف تقلیل یابد؛ بلکه باید توان تصمیم‌سازی و نقش فعال در تصمیم‌سازی و اجرای برنامه‌های راهبردی را هم داشته باشد. به عبارت دیگر، ارتقای نقش شورا و تقویت ظرفیت وزارت خارجه با هم قابل جمع‌اند؛ شورا جهت‌گیری، راهبرد و اولویت‌های کلان را تعیین کند و وزارت خارجه با استقلال حرفه‌ای و توان اجرایی، سیاست‌ها و مأموریت‌های دیپلماتیک را طراحی و پیاده کند.